

مختار نامه عطار نیشابوری
باب دوازدهم: در شکایت از نفس خود

فهرست مطالب

- ۳ شماره ۱: چندان که تو اسرار حقیقت خواهی
- ۴ شماره ۲: اول میلیم چو از همه سویی بود
- ۵ شماره ۳: ناکرده وجودم بدل اینجا چه کنم
- ۶ شماره ۴: آواز آمد مرا که در جستن دوست
- ۷ شماره ۵: عمری چو فلک ز تنگ نمیفرسودم
- ۸ شماره ۶: هر چند دین صد هزار است هنوز
- ۹ شماره ۷: گفتم که شد از نفس پلیدم، دل، پاک
- ۱۰ شماره ۸: تاباسک نفس، همشین خواهم بود
- ۱۱ شماره ۹: هر دم سگ نفس بادلم بازند

- شماره ۱۰: نفسی دارم که هر نفس مه کردد
۱۲
- شماره ۱۱: از آتش شهوت جگر م میوزد
۱۳
- شماره ۱۲: خون شد جگر م ز غصه خویش مرا
۱۴
- شماره ۱۳: دل را که نه دنیا و نه دین میسنم
۱۵
- شماره ۱۴: از جان سیرم از آنک تن میخواید
۱۶
- شماره ۱۵: گاهم ز سک نفس م شوش بودن
۱۷
- شماره ۱۶: این نفس کم امکاشته آید آخر
۱۸
- شماره ۱۷: چون نفس سکیت بدکان چتوان کرد
۱۹
- شماره ۱۸: هر دل که ز سر کار آگاهی داشت
۲۰

- شماره ۱۹: آنه‌که مدام از پس این کار شوند ۲۱
- شماره ۲۰: آنجا که فهای نامداران باید ۲۲
- شماره ۲۱: ای نفس فرو گرفته سرتا سرتو ۲۳
- شماره ۲۲: ای در غم نان و جامه و آزونیا ۲۴
- شماره ۲۳: بد چند کنی کار نکو کن. نشین ۲۵
- شماره ۲۴: هر دل که به نفس ره به آگاهی برد ۲۶
- شماره ۲۵: از کس چو سخن نمیزیری آخر ۲۷
- شماره ۲۶: ای عقل تو کرده بتلای خوشت ۲۸
- شماره ۲۷: در داکه دلی که در جهان کار نداشت ۲۹
- شماره ۲۸: مایم به امر، پای نا آورده ۳۰

- شماره ۲۹: گاهی به هوس حرف فنا میخوانیم
۳۱
- شماره ۳۰: مائیم که نه سوخته و نه خامیم
۳۲
- شماره ۳۱: یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست
۳۳
- شماره ۳۲: دردا که غرور بود و بسیاری بود
۳۴
- شماره ۳۳: بیچاره دلم که خویش جرمی پیدا داشت
۳۵
- شماره ۳۴: مسکین دل من تخم طلب کاشته بود
۳۶
- شماره ۳۵: که خلوت بین هفت گلشن بودم
۳۷

شماره ۱: چندان که تو اسرار حقیقت خواهی

چندان که تو اسرار حقیقت خواهی ز آنجا سخن نیست به از کوتاهی
آگاه ز سیراوست ز مه تاهای کس را سرمویی نرسد آگاهی

شماره ۲: اول میلیم چوازه‌مه سویلی بود

اول میلیم چوازه‌مه سویلی بود	و آورده به روی هر کسم رویی بود
آخر کفتم به مردم از هستی خویش	خود فرعوننی در بن هر مویلی بود

شماره ۳: ناکرده وجودم بدل اینجاچه کنم

چون نیست مرا خود محل اینجاچه کنم	ناکرده وجودم بدل اینجاچه کنم
بافر عونی در بغل اینجاچه کنم	کویند بیا کاتش موسی بینی

شماره ۴: آواز آمد مرا که در جستن دوست

آواز آمد مرا که در جستن دوست شرط است ز پیش مغز، بشکستن پوست
هر عضو ترا جدا یه تیریم این سهل بود بلا زوارستن اوست

شماره ۵: عمری چو فلک ز تگک نمینفر سودم

عمری چو فلک ز تگک نمینفر سودم	تا، همچو زمین کنون فرو آ سودم
صد باره همه کرد جهان پی سودم	چندان که شدم، حجاب من، من بودم

شماره ۶: هر چند دینغ صد هزار است هنوز

هر چند دینغ صد هزار است هنوز زین بیش دینغ بر شمار است هنوز

هر روز هزار بار خود را کشم وین کافر نفس برقرار است هنوز

شماره ۷: گفتم که شد از نفس پلیدم، دل، پاک

گفتم که شد از نفس پلیدم، دل، پاک
دردا که نشد پاک و شد از درد هلاک
اندر حق آنکسی چه گویند آخر
کا و غرقه دیاست جنب رفته به خاک

شماره ۸: تاباسک نفس، همشین خواهم بود

در خرمن شرک خوشه چین خواهم بود	تاباسک نفس، همشین خواهم بود
تا آخر عمر، پنهان خواهم بود	بسیار بکوشیدم و به می‌نشود

شماره ۹: هر دم سک نفس بادلم باز نهد

هر دم سک نفس بادلم باز نهد	باسوز دلم ستیرهای ساز نهد
هر شب به هزار حیلش بندم راست	چون روز در آید کشری آغاز نهد

شماره ۱۰: نفسی دارم که هر نفس مه کردد

نفسی دارم که هر نفس مه کردد	گفتم که ریاضت و بهش به کردد
چندان که به جمل اغوش کردانم	از یک سخن دروغ فربه کردد

شماره ۱۱: از آتش شهوت جکرم میوزد

وز حرص همه مغز سرم میوزد	از آتش شهوت جکرم میوزد
هر خطبه نوعی دگرم میوزد	چون پاک شود دم چو این نفس پلید

شماره ۱۲: خون شد جگر من ز غصه خویش مرا

خون شد جگر من ز غصه خویش مرا	وز بیم ره‌ی که هست در پیش مرا
هرگز نرسد به نوش تو حید دلم	تا که ز دم نفس منیزندیش مرا

شماره ۱۳: دل راکه نه دنیا ونه دین مبینم

دل راکه نه دنیا ونه دین مبینم	بانفص پلید، همشین مبینم
چون شیري شد مویم و در هر بن موی	صد شیر و پلنگ در کین مبینم

شماره ۱۴: از جان سیرم از انک تن میخواید

از جان سیرم از انک تن میخواید	بی یوسف مهر، پیر سن میخواید
موری که به سالی بخورد یک دانه	انبار به مهر خوشن میخواید

شماره ۱۵: گاهم زسک نفس مشوش بودن

گاهم زسک نفس مشوش بودن گاهم ز سرخشم بر آتش بودن
کفتی: «خوش باش» چون مرادست دهد باین همه سک در اندرون خوش بودن

شماره ۱۶: این نفس کم امکاشته آید آخر

این نفس کم امکاشته آید آخر	تا چند سرافراشته آید آخر
ای بس که فروداشته ام این سک را	تا بو که فروداشته آید آخر

شماره ۱۷: چون نفس سکیت بدکمان چتوان کرد

گلخن دارد پراستخوان چتوان کرد	چون نفس سکیت بدکمان چتوان کرد
اوزند تراست هر زمان چتوان کرد	کرد پیش هزار تن مرده شوند

شماره ۱۸: هر دل که ز سرکار آگاهی داشت

هر دل که ز سرکار آگاهی داشت	در گوشه نشست و منصب شاهی داشت
چون نیست ز نفس تو کسی دشمن تر	پس از که امید دوستی خواهی داشت

شماره ۱۹: آنها که مدام از پس این کار شوند

آنها که مدام از پس این کار شوند	در کشتن این نفس ستمکار شوند
در پوست هزار اژدها خفته توانست	چون مرک در آید همه بیدار شوند

شماره ۲۰: آنجا که فهای نامداران باید

بر باقی نفس، تیرباران باید	آنجا که فهای نامداران باید
از هفت چه آید که هزاران باید	یک ذره گرت منی بود و دوزخ تو

شماره ۲۱: ای نفس فرو گرفته سرتا سرتو

ای نفس فرو گرفته سرتا سرتو آلوده نجاست منی کوهر تو
کرد آتش به عمر میوزی هم بوی منی زند ز خاکستر تو

شماره ۲۲: ای در غم نان و جامه و آزون نیاز

ای در غم نان و جامه و آزون نیاز افتاده به بازار جهان در تک و تار
کاری دگرت نیست به جز خوش خستن که مزبله پر میکن و که سپردار

شماره ۲۳: بدچندکنی کار نکلوکن. نشین

سجاده تسلیم فروکن. نشین	بدچندکنی کار نکلوکن. نشین
توانی زیست دفع اوکن. نشین	در خانه استخوانی آخر باسک

شماره ۲۴: هر دل که به نفس ره به آگاهی برد

هر دل که به نفس ره به آگاهی برد به زانکه ره به زماه تاماهی برد
زودا که به سرچشمه حیوان برسی کرد ظلمات نفس، ره خواهی برد

شماره ۲۵: از کس چو سخن نمیزیری آخر

از کس چو سخن نمیزیری آخر آگه نشوی تا. نمیزی آخر
چندان بدوی از پی شوت که مپرس یک گام به صدق برنگیزی آخر

شماره ۲۶: ای عقل تو کرده بتلای خویش

ای عقل تو کرده بتلای خویش	از عقل، عقیده هر زمانی بشت
هر لحظه ز عقل، عقیده های دپیش	فریاد ز عقل مصلحت اندیش

شماره ۲۷: در داکه دلی که در جهان کار نداشت

درداکه دلی که در جهان کار نداشت بگذشت وز دین اندک و بسیار نداشت
صد شب ز برای نفس دشمن بخت یک شب ز برای دوست بیدار نداشت

شماره ۲۸: مائیم به امر، پای ناآورده

مائیم به امر، پای ناآورده	یک عذر کره کشای ناآورده
هر روز هزار عهد محکم بسته	و آگاه کی بجای ناآورده

شماره ۲۹: گاهی به هوس حرف فنا میخوانیم

گاهی به هوس حرف فنا میخوانیم	گاهی ز هوس نزد بقا میمانیم
ترد امنی وجود خود میداریم	بر خشک بانده چن کشی رانیم

شماره ۳۰: مایم که نه سوخته و نه خامیم

مایم که نه سوخته و نه خامیم	نه صاف چشیده و نه درو آشامیم
کر چه چو فلک ز عشق بیارامیم	صد سال به تک دویده در یک گامیم

شماره ۳۱: یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست

یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست	یک سوخته بی فکر پراکنده کجاست
چون بنده اندیشه خوشاند همه	پس در دو جهان خدای را بنده کجاست

شماره ۳۲: دردا که غرور بود و بسیاری بود

دردا که غرور بود و بسیاری بود یک یک مویم بتی و زناری بود

پنداشته بودم که مرا کاری بود چه کار و کدام کار پنداری بود

شماره ۳۳: بچاره دلم که خویش هر مینداشت

بچاره دلم که خویش هر مینداشت	بادست تکی که پر مینداشت
بیارده افشاند و لیکن چو بدید	جز مهره نبود آنچه در مینداشت

شماره ۳۴: مسکین دل من تخم طلب کاشته بود

مسکین دل من تخم طلب کاشته بود	عمری علم علم برافراشته بود
از هر چه که پنداشته بود او همه عمر	فی الجمله چه گویم، همه پنداشته بود

شماره ۳۵: که خلوت بین، هفت گلشن بودم

که گوشه نشین کنج گلخن بودم	که خلوت بین، هفت گلشن بودم
دیار نبود بند من، من بودم	در گرد جهان دست بر آوردم من